

بررسی تطبیقی جایگاه دادخواهی در شاهنامه و سیاستنامه بر پایه آموزه‌های دینی

* محمدرضا ابراهیمی

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۲۳

** مسعود سرحدی

تاریخ پذیرش: ۹۹/۳/۲۳

*** رقیه ابراهیمی زاد جویمی

چکیده

شناختن و شناساندن «شاهنامه» و «سیاستنامه» در زمینه دادخواهی و دادن رهنمود برای مقایسه تطبیقی سایر آثار ادبی و همچنین روشن کردن ابعاد ادبیات حماسی منظوم و مقایسه آن با آثار منثور بسیار حایز اهمیت است؛ چرا که «سیاستنامه» کتابی صرفاً تاریخی نیست، بلکه آرمان‌های نویسنده را مخصوصاً در قالب تابلوی دادگری به ما ارائه می‌دهد. همچنین «شاهنامه»، فقط داستان جنگ‌ها و پیروزی‌های رستم نیست، بلکه بیانگر آرمان‌ها و باورهای یک ملت و زیباتر از همه «دادخواهی» و عدالت‌گری است. در همین راستا پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی بر پایه اطلاعات کتابخانه‌ای تدوین یافته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد: فردوسی و نظام‌الملک در سراسر «شاهنامه» و «سیاستنامه»، زورمداران و مستبدین روزگار را به دادخواهی دعوت و به اصل دادگری توجه دادند، منتها در «شاهنامه»، موضوع دادخواهی به تفصیل و جامع بررسی گردیده است، حال آنکه در «سیاستنامه» به موضوع دادخواهی به اجمال و اختصار اشاره شده است.

کلیدواژگان: شاهنامه، سیاست نامه، دادخواهی، عدالت، دادگری.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی، گچساران، ایران.

** استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد امیدیه، دانشگاه آزاد اسلامی، امیدیه، ایران. sarhadi606@gmail.com

*** استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد گچساران، دانشگاه آزاد اسلامی، گچساران، ایران.

نویسنده مسئول: مسعود سرحدی

مقدمه

نظر به اینکه، جامعه استبداد زده ایران در عصر غزنوی و سلجوقی به علت سلطه حاکمان ستمکار فضای ستم آلود و خفقان آور بود؛ لذا پرداختن به جزئیات دادخواهی از جانب فردوسی در حماسه منظوم «شاهنامه» در عصر غزنوی و *خواجه نظام الملک* در عصر سلجوقی در کتاب «سیاستنامه» به صورت تعلیمی و منثور و مقایسه این دو اثر، حائز اهمیت است. الهام بخشی و الگوپذیری حق طلبان و مبارزان از این دو اثر ارزنده، آنان را در راه نیل به اهدافشان، مصمم تر و راسخ تر می کند. از طرفی، جرأت و جسارت این نویسندگان در اوج اختناق، در بیان حقایق و "دادخواهی" در خور ستایش است و بیانگر راز ماندگاری این آثار است. بیان موضوع دادخواهی از دو شخصیت متفاوت، با دیدگاهها و عقاید کاملاً متمایز، فردوسی با پشتوانه دینی و فرهنگی و *نظام الملک* با پشتوانه سیاسی و حکومتی، کاری آموزنده است. در «شاهنامه»، موضوع "دادخواهی" به تفصیل و با جزئیات، بررسی گردیده است، حال آنکه در «سیاستنامه» موضوع "دادخواهی" به طور اجمال و اختصار و با ذکر شواهد و تجربیات عینی در مورد دادخواهی به تجربه عملی و موفق دادگران اشاره شده است.

شنیدن ندای "دادخواهی"، از دوران حکومت‌های مقتدر و مستبد غزنویان و سلجوقیان از ناحیه فردوسی و *نظام الملک* بسیار اثرگذار و پایدار است و حقایق ناگفته‌ای را بازگو می کند. نظر به اینکه، مسأله دادخواهی، در آثار ادبی، به ویژه در دوره غزنوی و سلجوقی، مبهم و نامشخص، و به طور پراکنده بیان گردیده است، لذا با تشریح موضوع، و بیان مقایسه‌ای دادخواهی در این دو دوره، به نکات تازه و مهمی برمی‌خوریم، که روشن کردن ابعاد آن، برای آیندگان ضروری به نظر می‌رسد. فردوسی و *نظام الملک*، با نیروی فکری و اندیشه خدادادی، مستبدین و زورمداران روزگار را به داد، دعوت کرده‌اند و آنان را از ستم و جور، بری داشته‌اند و بی پروا، در برابر ستمگران و زورمداران ایستاده‌اند و به آنان می‌تازند و به آنان می‌فهمانند که در هر درجه و مقامی که باشند باید به اصل دادگری توجه کنند و در اعمال و رفتار خود، دادگری را پایه و اساس قرار دهند و مسائل مربوط به دادخواهی را با زیبایی و لطافت بیان می‌کنند و مانند رهبر و پیشوا مردم تحت فرمان خود را، مخاطب قرار می‌دهند. از طرفی موضوع دادخواهی، از اصول مترقی و

تعالیم عالیه دین اسلام است و از صدر اسلام تا کنون، پیامبران، امامان و پیروان آنان، جانشان را برای تحقق عدالت و در راه دادخواهی، بخشیده‌اند و آیات و روایات متعددی در همین زمینه آمده است.

با توجه به تحولات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی؛ همواره نگرش افکار عمومی به فضای حاکم بر گذشته بدبینانه و منفی بوده است؛ لذا به منظور زدودن گرد و غبار گمنامی از آثار گذشته در زمینه "دادخواهی" ضرورت داشت تا بهره مندی از این آثار در زمینه "دادخواهی" توانمندی‌های آنان به روشی نو و مبتکرانه تبیین شود.

پیشینه تحقیق

جای سابقه تحقیق، به صورت مقایسه تطبیقی، در ادوار گذشته در آثار دیگران، خالی به نظر می‌رسید و کلی‌گویی و عدم مقایسه آثار گذشته با همدیگر، ما را بر آن داشت تا جهت شناخت دقیق‌تر موضوع، به روش مقایسه و جزئی نگاری و به شیوه‌ای نو و مبتکرانه، به اهداف مورد نظر نایل شویم، کوشش بر این است تا از جنبه‌های گوناگون به تبیین موضوع پرداخته شود. در پیشینه این پژوهش، کتب و مقالات ارزنده‌ای به طور جداگانه و نه به شیوه مقایسه‌ای، نگاشته شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- دادگری در شاهنامه، میرزا ملا احمد، ۱۳۸۸؛ که به طور مختصر، اندیشه فردوسی را درباره داد به اعتقاد و جهان‌بینی او مربوط می‌دانند، در واقع در همه ادیان و مذاهب، ستم نکوهش شده و دادگری و عدالت ستوده شده است. باید گفت فردوسی دادگری را نه فقط برای شاهان، بلکه برای هر فردی ضروری می‌داند.

- پژوهشی درباره داد در شاهنامه، انوشیروان منشی‌زاده، ۱۳۹۲؛ در این پژوهش داد در مقابل بیداد آمده است، آمدن داد، رفتن بیداد را در پی دارد این تقابل، همچون تقابل روز و شب، نیکی و بدی، شادی و غم و مرگ و زندگی است.

- بازخوانی سیاستنامه در باب دادخواهی، سهیل اسدی، ۱۳۸۹؛ می‌گوید: حاکم شهر باید در مباحث قضا و قضاوت و دادخواهی، خودی نشان دهد و دست به کارهای سمبولیک بزند تا دیگران ببینند او سر به راه است و خلافکاران، حساب کار خود را بکنند.

- نظرات خواجه نظام‌الملک در سیاستنامه، مرتضی جمشیدی، ۱۳۸۸؛ *نظام‌الملک* در «سیاستنامه» برای پادشاه به عنوان عالی‌ترین مقام سلطنت و ویژگی‌های متعددی قائل است و در عین حال که فصل اول کتاب برای پادشاه جایگاه والا که از جانب خدا، اعطا شده است در نظر می‌گیرد، اما با توجه به فصول بعدی، شاه را موظف به فعل و ترک بعضی امور و دادگری فرا می‌خواند.

- نگاهی نو به عدالت شاهد مبتنی بر آیات و روایات، محمدرضا کیخا؛ زهرا بیگ زاده، ۱۳۹۸، فصلنامه مطالعات قرآنی، دانشگاه جیرفت، دوره ۱۰، شماره ۳۸: در این مقاله به بررسی مفهوم عدالت، و مراتب عدالت با توجه به آیات و روایات پرداخته شده است.

خواجه نظام‌الملک و سیاستنامه

خواجه نظام‌الملک وزیر مقتدر و دانشمند دوره سلجوقیان (*الب/ارسلان* و *ملک شاه سلجوقی*) بود؛ وزیری که در درایت و سیاست، نظیر او را تاریخ ایران کم‌تر به خود دیده است. «سیاستنامه» یا *سیر الملوک* وی کتابی است مشتمل بر مسائل سیاسی، حکومتی و اجتماعی دوره سلجوقیان؛ به عبارت دیگر خاطرات وزیر اندیشمندی است که به صورت پند و اندرز به سلطان عصر خود تقدیم گردیده و در آن آیین کشورداری و شیوه رعیت پروری را برای پادشاه وقت و حتی آیندگان ترسیم کرده است. کتاب وی در پنجاه فصل با موضوعات متنوع، در سلامت انشاء و جزالت و روشنی مطلب نوشته شده که در بین کتب فارسی دیگر کم نظیر است (یوسفی، ۱۳۶۷: ۱۱۸).

فردوسی و شاهنامه

فردوسی، شخصیتی «دادخواه» و حقیقت‌جو بوده است و همین حقیقت‌جویی و دادخواهی او یکی از رموز ماندگاری «شاهنامه» است. «شاهنامه» بزرگ‌ترین منظومه حماسی تاریخی ایران است که در شمار عظیم‌ترین و زیباترین آثار حماسی ملل جهان است. فردوسی، خردمندی ژرف‌نگر و جامع‌نگر است که نماد و نمود فرهنگ آزادگی و ستم‌ستیزی و «دادگری» در دوره غزنویان است. از بزرگ‌ترین امتیازات فردوسی، ایمان به اصول اخلاقی از جمله دادخواهی است (رنجبر، ۱۳۶۳: ۹).

جایگاه دادخواهی در شاهنامه

شخصیت فردوسی به واسطه آنکه تحت تأثیر تعالیم عالیه اسلامی و در سایه معارف قرآن و نهج البلاغه پرورش یافته و از رسالت انبیاء بزرگ الهی که مبارزه با طواغیت و ائمه کفر و ظلم بوده است، آگاهی دارد و از طرفی او که به این گونه حقایق بیان شده در قرآن درباره بیداد آشناست که خداوند از فرجام بد ستمکاران با چنین آیاتی یاد فرموده است: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ (هود/۱۱۳)؛ هرگز شما نباید با ظالمان همدست و دوست شوید و گرنه آتش کیفر آنان در شما خواهد گرفت و در آن حال، جز خدا هیچ کستان یاری نخواهد کرد. یا ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (شعراء/۲۲۷)؛ کسانی که ستم روا می‌دارند، به زودی خواهند دانست به چه کیفر گاهی بازگشت می‌کنند.

از طرفی او که با چنین توصیه‌ها و دستورهایی از پیشوایان راستین اسلام آشنائی دارد و بدان‌ها معتقد است که فرموده‌اند: «اتقوا دعوة المظلوم فانه تصعد الى السماء كأنها شرارة» (پاینده، ۱۳۶۰: ۱۷، ۱۰، ۹) از نفرین مظلوم بترسید که چونان شعله آتش بر آسمان می‌رود. «اتقوا الظلم فان الظلم ظلمات يوم القيامة» (همان) از ستمگری بپرهیزید، زیرا ستمگری موجب تاریکی روز رستاخیز است. «احذروا البغی فانه لیس من عقوبة هی أحضر من عقوبة البغی» (همان) از ستمکاری بپرهیزید، زیرا کیفری از کیفر ستمگری آماده‌تر نیست. یا «کونا لظالم خصما وللمظلوم عوناً» (صبحی الصالح، ۱۳۸۷: ۱۲۴)؛ دشمن ستم‌پیشه و یاور مظلوم باشید. لذا دادخواهی و ستم‌ستیزی برجسته‌ترین بعد اعتقادی این شاعر شیعی پرشور و فضیلت‌خواه است که به جرم دوستی «نبی و وصی» (فردوسی، ۱۳۴۵، ج ۱، ۸) و هواداری از عدل اسلامی، دربه‌دری و فقر را- پیرانه‌سر- به جان می‌خرد و راضی نمی‌شود که سر در برابر شاه بیدادگر و خودکامه زمان خود- محمود غزنوی- فرود آورد و به رغم شاعران چاپلوس جیره‌خوار دربار او، قلم به نان بفروشد و یا به تعبیر ناصر خسرو قبادیانی، مرابین قیمتی در لفظ دری را به پای خوکان پست نثار کند. در اثر عظیم حماسی زبان فارسی «شاهنامه» که فردوسی صحنه پرداز و نقاش ماهر میدان‌های جنگ و هنرنمایی قهرمانان ناموری، چون رستم و سهراب و سیاوش و زال و فریدون و کیخسرو

و اسفندیار در پیکار با دشمنان ایران زمین است، کلیه جنگ‌ها و مبارزات امیران و پهلوانان آرمانی که در این منظومه بی‌همال نقشی بر عهده دارند، به واقع نبرد آنان نبرد میان خوبی و بدی و داد با بیداد است و این نبردها «به نحو روشن و مداوم، در دوره اساطیری و پهلوانی «شاهنامه»، بدین ترتیب دنبال می‌شود که نخست جنگ تهمورث با دیوان است. سپس جنگ فریدون و کاوه آهنگر با ضحاک که پادشاهی دوهزار ساله او ایران را ظلمت بیداد فرو برده است و از آن به بعد، نبرد بین خوبی و بدی- یا داد با بیداد- به صورت جنگ‌های کین‌خواهی مظلوم از ظالم در می‌گیرد و این رویدادهای رزمی پس از کشته شدن ایرج به دست برادرانش اتفاق می‌افتد که نبیره او- منوچهر- به کین‌خواهی ایرج، سلم و تور را می‌کشد و دو خانواده ایران و توران که از یک تخمه‌اند، در برابر هم می‌ایستند و جنگ چندصد ساله ادامه می‌یابد، چه تورانی‌ها در جبهه نابکاری و بدی یا بیداد هستند و ایرانیان مدافع نیکی و داد، و این کینه‌خواهی‌ها با کشته شدن مظلومانه سیاوش به فرمان افراسیاب به اوج خود می‌رسد.

در دوران پهلوانی «شاهنامه»، آتش این نبرد بین خانواده لهراسب و ارجاسب تورانی بر سر دین بهی افروخته می‌شود و دفاع از خوبی در برابر بدی- یا داد در مقابل بیداد- به نحوی بی‌امان تا سر حد جان‌بازی‌های فراوان و قربانی‌های بی‌شمار همچنان ادامه می‌یابد» (ندوشن، ۱۳۸۴: ۱۱۴ و ۱۱۵).

فردوسی و داد

داد از نظر فردوسی جوهره و چکیده، همه خوبی‌ها و شایستگی‌های انسان است. حتی می‌توان «شاهنامه» را در داد و دادگری و بیداد اهریمنی خلاصه کرد. مفهوم «داد» در «شاهنامه» معانی متعددی دارد، مانند حق، قانون، معیار سنجش، راستی و عدالت و... از زبان کیخسرو خطاب به سپاه پیروز ایران می‌خوانیم:

ز گیتی ستایش مر او را کنیــــد	شب آید نیایش مر او را کنید
که آن را که خواهد کند شور بخت	یکی بی هنر بر نشاند به تخت
از این کوشش و پرشست رأی نیست	که با داد او بنده را پای نیست

(فردوسی، ۱۳۷۸: ۲۸۶، ۸۴۸ - ۸۵۰)

همه چیز فردوسی، «داد» است، هرچند نتیجه حکم او، عده‌ای را خوش نیاید. این همان مبحث معروف «نظام احسن» در جهان است. در مقدمه داستان سهراب، همین موضوع آمده است: بر آمدن تند بادی از کنجی و به خاک افکندن ترنج نارسیده، و این نتیجه‌گیری که:

اگر مرگ داد است، بیداد چیست؟
ز داد این همه، بانگ و فریاد چیست؟
وقتی روزگار را مقصّر بدانند، کدام یک می‌تواند، دعوی عصمت و بی‌گناهی کند؟
سخن پیران ویسه، گویای اندیشه و پیام فردوسی در این باره است که خود به موضوع داد ارتباط می‌یابد: وقتی پیران از رستم تقاضای آشتی می‌کند و رستم یکی از این دو راه، یا تحویل گناهکاران واقعه سیاوش و یا آمدن خود پیران به درگاه شاه ایران، را شرط ترک مخاصمه قرار می‌دهد، پیران در صحبت با اعضای خاندان خویش چنین می‌گوید:

ز ترکان گناهکار خواهد همی
دل از بی گناهان بکاهد همی
که دانی که ایدر گناهکار نیست
دل شاه از او پر ز تیمار نیست

(فردوسی، ۱۳۷۸، ۴: ۲۵۵ بیت ۲۵-۲۵۹)

برای فردوسی، داد یک توصیه معمولی یا یک اصل اخلاقی نیست با وجود بیان شاعرانه و تصویر افسانه‌اش «داد» در «شاهنامه» مفهومی روشن دارد. «داد» یعنی نظم خردمندانه حکومت، نظمی که در آن حکومت به مردم، زور نگوید و مایه زجر و زحمت مردم نگردد، وبال مردم نگردد، بلکه با مردم باشد و باری از دوش مردم بردارد. به قول فردوسی:

گر از پوست درویش باشد خورش
ز چرمش بود بی گمان پرورش
پلنگی به از شهریاری چنیــــن
که نه شرم دارد، نه آیین، نه دین

(فردوسی، ۱۳۷۸، ۸: ۶۲، ابیات ۱۵۶ و ۱۵۷)

تأکید مداوم فردوسی به شاهان، همواره این است که «ستم» نکنند، این همه گنج نسازید، سرانجام نیستی است؛ تمامی این تأکیدها در جهت دفاع از حق مردم به ویژه دهقانان است، چون فردوسی، خود با درد آشناست و آگاهانه به مسائل زمانه خویش می‌اندیشد و می‌داند که ستم و بیدادگری از حاکمان ظلم و ستم سر می‌زند.

عدل و داد در جهان بینی توحیدی فردوسی

از آنجایی که عدل و داد از پایه‌های اعتقادی مذهب تشیع است، در جهان بینی توحیدی فردوسی، عدل و داد به مثابه زیربنای رستگاری و خوشبختی جامعه بشری و اصلی‌ترین عامل نجات فرزندان آدم، از هر بدی و زشتی است. زیرا به عقیده فردوسی، خداوند متعال از بندگانش، همواره، عدل و داد در کارها و رعایت انصاف و محبت ورزیدن به همدیگر را، سفارش کرده است:

ز رخشنده خورشید تا تیره خاک
همه، داد بینم ز یزدان پاک
خداوند کیوان و گردان سپهر
ز بنده نخواهد به جز داد و مهر
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۲۰۶)

در سراسر «شاهنامه»، موضوع عدالت‌خواهی و ستم‌ستیزی، با توجه به اقتضای فضای حاکم بر ادبیات حماسی، از زبان پهلوانان و پادشاهان و چهره‌های آرمانی فردوسی، در همه دوره‌های «شاهنامه»، اعم از اساطیری، پهلوانی و تاریخی؛ بیان شده است که با عبارات آموزنده و زیبا و دل‌انگیز، سروده شده است:

تو گر دادگر باشی و پاک رای
همی مژده یابی به دیگر سرای
دگر آز گیرد، سرت را به دام
برآری یک تیغ تیز از نیام
بدان خویشان رنجه داری همی
پس آن را به دشمن سپاری همی
(همان: ۲۴۲)

در جهان‌بینی فردوسی، داد به منزله زیربنای سعادت و بهروزی اجتماعات بشری و مهم‌ترین وسیله‌رهایی فرزندان آدم از هر پلیدی و تباهی است. به اعتقاد ایشان، خداوند از بندگان خویش، به جز داد دادن در کارها و مهرورزی به هم‌نوع چیزی نخواست است:

خداوند کیوان و گردان سپهر
ز بنده نخواهد بجز داد و مهر
(فردوسی، ۱۳۴۵، ۵: ۲۰۶)

زیرا اگر عدل حکمروای جوامع انسانی شود و عدالت اجتماعی تحقق یابد، همه خوبی‌ها و برکات و نعمت‌ها و آبادانی و فراخی زندگی و آرام و صلح برای نوع انسان فراهم می‌شود. در سراسر «شاهنامه»، موضوع ظلم‌ستیزی و عدالت‌جویی، به اقتضای

مباحث و رویدادهای حماسی از زبان پادشاهان، وزیران و پهلوانان آرمانی و مطلوب فردوسی چه در دوره‌های اساطیری و پهلوانی «شاهنامه» و چه - بعضاً - در دوران تاریخی، با تعبیری زیبا و آموزنده که ابیات ذیل مثنوی است از خروار آن حکمت‌ها، چنین اظهار شده است: هوشنگ که جزء نخستین امیران دوران اساطیری «شاهنامه» است:

چو بنشست بر جایگاه مهی	چنین گفت بر تخت شاهنشاهی
که بر هفت کشور منم پادشا	به هر جای پیروز و فرمانروا
به فرمان یزدان پیروزگر	به داد و دهش تنگ بسته کمر
	(همان، ۱: ۹۱ و ۲۲)

یا در جایی دیگر در مورد «داد» می‌گوید:

نگر تا نیازی به بیداد، دست	نگردانی، ایوان آباد، پست
که نپسندد از ما بدی دادگر	سپنج است گیتی و بر ما گذر
به هر کار، بر هر کسی، داد کن	ز یزدان، نیکی دهش، یاد کن
	(همان: ۲۱۲)

فردوسی معتقد است که اگر پادشاه و فرمانروایی از داد و عدل سرپیچی کند و عدالت از جامعه دور شود، سرانجام شوم آن اجتماع را فرا می‌گیرد.

ز گردون، نتابد به بایست ماه	چو بیدادگر شد جهاندار شاه
به پستان‌ها، در شود، شیرخشک	نبوید به نافه، درون، نیز مشک
زنا و ریا آشکارا شود	دل نرم، چون سنگ خارا شود
نزاید به هنگام، در دشت، گور	شود بچه باز را دیده، کور
نماند به پستان نخجیر، شیر	شود آب، در چشمه خویش، قیر
ز کژی گریزان شود، راستی	پدید آید از هر سوی کاستی
	(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۳۳)

اساساً، دیدگاه ستم‌ستیزی و دادخواهی فردوسی که پایه اساسی، بینش و جهان‌بینی، دینی - سیاسی او را می‌سازد، از عناصر اعتقادی آیین فردایی و اساطیری زردشتی با اعتقادات کهن قوم ایرانی، ترکیب شده است.

این دیدگاه با اصل اعتقادی «عدل» که مهم‌ترین رکن مذهب تشیع که همان مذهب فردوسی است، مطابقت دارد؛ زیرا فردوسی تحت تأثیر تعالیم عالیه دین اسلام و در سایه معارف قرآن و نهج البلاغه، رشد کرده است و در نبردهای پهلوانان و پادشاهان، رسالت انبیای بزرگ الهی با کفار و ستمکاران را سرلوحه کارهای خود، در سرودن «شاهنامه» قرار داده است.

نکته بسیار مهمی که در اشعار و افکار فردوسی نهفته است این است که علاقه و تمایل او، در جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها و نبرد پهلوانان همواره خواهان، پیروزی عدل و داد بر ستم و بی‌عدالتی بوده است، حتی اگر بیداد را از لشکر و کشور خود بداند، نابودی و شکست را سرنوشت محتوم می‌داند. زیرا به عقیده وی آن سپاه و نیرویی در خور ستایش و پیروزی است که در خدمت «عدل و داد» باشد، به عنوان نمونه این طرز تفکر وی در نیایش است که رستم در جریان جنگ با پولادوند- سردار افراسیاب- با خداوند به راز و نیاز می‌پردازد و چنین درخواستی دارد:

جهاندار و بینا و پروردگار	که ای برتر از گردش روزگار
روانم بدان گیتی آزاد نیست	گرین گردش جنگ من داد نیست
روان مرا بر گشایی ز بند	روا دارم از دست پولادوند
تو مستان ز من دست و زور و هنر	ور افراسیاب است بیدادگر

همان

بنابراین اعتقاد و پای‌بندی فردوسی به اصول مترقی دین مبین اسلام که بر اساس مذهب تشیع، نشأت گرفته است، کاملاً، روشن و مسلم است و روحیه ظلم ستیزی و دادگری فردوسی از خلال بیان داستان‌هایش که در قالب نبرد پهلوانان و امیران با رقیبان و دشمنان شکل گرفته، به وضوح آشکار است.

در خلال نبرد پهلوان و امیران، آنچه که برای او در خور تحسین و ستایش است پیروزی عدل و اخلاق بر زشتی و تباهی است. فردوسی، انسانیت و خصلت‌های پسندیده آدمی را در منش و رفتار پهلوانان با اخلاق می‌داند و نه در قدرت و حشمت و سرپنجه بیدادگران.

دادخواهی استوارترین جنبش سیاسی - فلسفی فردوسی

فردوسی اعتقاد دارد که آرمان‌های انسانی، صرفاً بر اساس «داد» می‌تواند تحقق یابد. اندیشه «داد» در «شاهنامه»، از یک سو، خصلت افسانه‌ای اسطوره‌ای دارد و از سویی دیگر محتوایی فلسفی - منطقی. فردوسی برای نشان دادن این اندیشه از تفکر رایج مردم و از اندیشه‌های مذهبی اوستا و نیز از مقوله «عدل و داد» که یکی از اصول مذهب شیعه است، کمک می‌گیرد و آن‌ها را با روح شاعرانه و منطق خردمندانه خویش می‌آمیزد و در زیباترین قالب و در اوج فصاحت و بلاغت، بیان می‌کند.

فردوسی، در خطابه زیر، همچون پهلوانی، یگه سوار در خط مقدم جنگ، ضمن بیان دادخواهی سخن خود را «برتر از گوهر» دانسته است:

نگه کن که این نامه تا جاودان	درفشی بود بر سر بخردان
بماند بسی روزگاران چنین	که خوانند هر کس بر او آفرین
چنین گفت نوشین روان قباد	که چون شاه را دل پیچد ز داد
کند چرخ منشور او را سیاه	ستاره نخواند و را نیز شاه
ستم نامه عزل شاهان بود	چو درد دل بی گناهان بود
بماناد تا جاودان این گهر	هنرمند و با دانش و دادگر
نباشد جهان بر کسی پایدار	همه نام نیکو بود یادگار
کجا شد فریدون و ضحاک و جم	مهان عرب، خسروان عجم
کجا آن بزرگان ساسانیان	ز بهرامیان تا به سامانیان
سخن ماند اندر جهان، یادگار	سخن، بهتر از گوهر شاه وار
ستایش نبرد، آن که بی داد بود	به گنج و به تخت مهی شاد بود
گسسته شود در جهان کام اوی	نخواند به گیتی، کسی نام اوی

(فردوسی، ۱۳۷۸، ۷: ۱۱۴)

این بیت‌ها، نشانه عظمت روح فردوسی و تابناکی اندیشه پویای اوست. او در عین حال که می‌خواهد «شاهنامه» را به پادشاه (محمود غزنوی) هدیه کند پادشاهان ظالم را با تازیانه سخن می‌کوبد و اشاره دارد به اینکه اگرچه مطالب «شاهنامه» تا زمان یزدگرد خاتمه می‌یابد اما محتوای آن تا دوره سامانیان ادامه می‌یابد و شامل محمود غزنوی هم

می‌گردد. فردوسی به گونه‌ای هنرمندانه، تمامی اندیشه‌ها و آرزوهای خود را در واژه ارزشمند «داد» خلاصه می‌کند. استوارترین رکن بینش سیاسی- فلسفی فردوسی «داد» است، زیرا تحقق آرمان‌هایش را در همین واژه می‌داند.

چگونگی پیوند «داد» با طبیعت

بنا بر افسانه‌های باستان و بنا بر باورهای میلیون‌ها انسان ستمدیده، داد با طبیعت در پیوند است، اگر داد باشد برکت و فراوانی نیز، هست و اگر داد نباشد، فقر و بدبختی، بیماری و مرگ گریبانگیر مردم، خواهد شد. فردوسی تصویر دلپذیر خویش را، از سرزمینی که در آن «داد» گسترده باشد، به دست می‌دهد که سرشار از طراوت و زیبایی و برکت و فراوانی است:

از ابر بهاران بیارید نم	ز روی زمین، زنگ بزدود غم
جهان گشت پر سبزه و رود آب	سر غمگنان اندر آمد بخواب
زمین چون بهشتی شد آراسته	ز داد و ز بخشش پر از خواسته
جهان شد پر از خوبی و ایمنی	ز بد بسته شد دست اهریمنی

(فردوسی، ۱۳۷۸، ۴: ۹، ابیات ۱۸ تا ۲۲)

رابطه «داد» با «صلح» از نگاه فردوسی

از نگاه فردوسی وقتی داد و عدالت باشد، مردم جامعه در صلح و آسایش به سر خواهند برد. او معتقد است که در حکومت داد، انسان خردمند، بی‌بیم و آسوده زندگی می‌کند و از زبان بزرگمهر به کسری انوشیروان می‌گوید: برای دانشمند دردی برتر از این نیست که ابلهی بر او حکم براند:

پیرسید شاه از دل مستمند	نشسته به گرم اندرون با گزند
بدو گفت با دانشی پارسا	که گردد بر او ابلهی پادشاه

(فردوسی، ۱۳۷۸، ۸: ۲۰۱، ابیات ۴۷ و ۲۵۴۶)

در اصول اندیشه فردوسی، حکومت داد با صلح عادلانه هم مستقیماً مربوط است، او در «شاهنامه» غالب اوقات داد و آشتی را در کنار هم می‌آورد. راز زیبایی تصاویر

صحنه‌های رزمی «شاهنامه» هم در این است که جنگ «داد» را می‌ستاید و خواننده را به همراه خود وارد صحنه نبرد می‌سازد، تا آنجا که خواننده در این صحنه‌ها، نمی‌تواند بی‌تفاوت باقی بماند، یعنی در مسیر داد و آزادگی قرار می‌گیرد، این قدرت بیان منطقی مستدل و پاکی اندیشه‌های فردوسی است که چنین احساسی را در ما پدید می‌آورد، تا آنجا که همراه با فردوسی از اسارت تنگ نظری‌های قومی آزاد می‌شود، عظمت حماسه‌های «شاهنامه»، از همین عظمت اندیشه‌های انسانی فردوسی، سرچشمه می‌گیرد.

«دادگری» هدف پهلوانان شاهنامه است

اساس و پایه و هسته مرکزی عمده داستان‌های «شاهنامه» «دادگری» است. در واقع پهلوانان و قهرمانان «شاهنامه»، خود را به هر آب و آتشی می‌زنند تا داد و عدالت بر بیداد و ستم غلبه کند. مثلاً فردوسی از زبان کیخسرو، شاه بیدادگر را به «علف هرز» تشبیه کرده است که این مطلب حاوی نکته دقیق و ظریف سیاسی و اجتماعی است آنجا که می‌گوید:

مرا گفت بیدادگر شهریار
یکی خو بود پیش باغ بهار
که چون آب یابد به نیرو شود
همه باغ از او پر ز آهو شود
(فردوسی، ۶، ۱۳۷۸: ۱۱)

در واقع اندیشه قهرمانان فردوسی، ما را به یاد حدیث شریف می‌اندازد که «الملک یبقی الکفر و لا یبقی مع الظلم» آری، این شاعر توانمند و جوانمرد، پرورده مکتب پهلوانی و بهره‌ور از صفات بایسته هر پهلوان راستین، همچون راستی، آزادگی، بخردی و بیداد ستیزی و «دادخواهی» است و دلدادگی او به پهلوانان، عجیب نیست. چنین شخصیتی بر خلاف بعضی از شاعران و ستایشگران هم عصر و پیش و پس از خود، به جای مدح پادشاهان و امیران، دل در گرو، پهلوانان و جوان‌مردان داده است. و این دل‌بستگی را می‌توان در جای جای «شاهنامه» دید و لمس کرد. لذا، فردوسی حتی تاریخ پر افتخار قوم و سرزمین خود را از دید مبارزه آزادگان با آزادی ستیزان، و در یک کلمه

از دریچه چشم پهلوانان، چون رستم می‌نگرد، دادخواهی آزادی و آزادگی، برای او جوهره حیات و پدید آورنده نام از ننگ است (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۶۷).

کاوه و دادخواه

فردوسی با خلق داستان کاوه آهنگر به صورت منظوم تصویری از مبارزه با بیداد و ستم از روزگار دیرین را به نمایش گذاشته است. در داستان‌های حماسی ایران و افسانه‌های باستان، چهره انقلابی کاوه دادخواه بر ضد ضحاک، بی‌نظیر است و پیش‌بند چرمین که بر نیزه گذاشت و مردم را به انقلاب و همبستگی و دادگری فرا خواند. روزی که ضحاک با موبدان به مشورت و گواهی نوشتن سرگرم بود فریاد خشمگینانه کاوه دادخواه به گوش رسید، فردوسی می‌گوید:

هم آن گه یکایک ز درگاه شاه	برآمد خروشیدن دادخواه
ستم دیده را پیش او خواندند	بر نامدارانش بنشانند
بدو گفت مهتر به روی دژم	که برگوی تا از که دیدی ستم
خروشید و زد دست بر سر شاه	که شاهان منم کاوه دادخواه
یکی بی زیان مرد آهنگرم	ز شاه آتش آید همی بر سرم
تو شاهی و گر ازدها پیکری	بباید بدین داستان داوری
اگر هفت کشور به شاهی تورا است	چرا رنج و سختی همه بهر ماست؟
شماریت با من ببايد گرفت	بدان تا جهان ماند اندر شگفت
مگر کز شمار تو آید پدید	که نوبت به فرزند من چون رسید؟
که مارانت را مغز فرزند من	همی داد باید به هر انجمن

کاوه از ستم‌ها و پادشاهی ضحاک، آشکارا شکایت می‌کرد و از خشم و کيفر او نمی‌ترسد. ضحاک از دلیری و بی‌باکی و سخنان آتشین کاوه متعجب شد، دستور داد تا فرزندش را آزاد و از او تفقد کردند، سپس از کاوه خواست تا آن محضر را گواهی کند؛ اما کاوه که مظهر خشم ملت در برابر ستم و بیداد است چگونه با این شاه ستمکار همراه می‌شود؟ و پادشاه ستمکار را بستاید و به دادگری نسبت دهد. تصویر عکس‌العمل و فریاد کاوه در «شاهنامه» چنین آمده است:

چو بر خواند کاوه، همه محضرش
خروشید کای پایمردان دیو
همه سوی دوزخ نهادید روی
نباشم بدین محضر اندر گوا
خروشید و برجست لرزان ز جای
گران مایه فرزند او پیش اوی
سبک، سوی پیران آن کشورش
بریده دل از ترس کیهان خدیو
سپردید، دل ها به گفتار اوی
نه هرگز بر اندیشه از پادشاه
بدرید و بسپرد محضر به پای
از ایوان برون شد خروشان به کوی
(به نقل از: یوسفی، ۱۳۷۱: ۴۳)

دادخواهی و عدل در سیاستنامه

اهمیت عدل و داد، در کتاب «سیاستنامه» به حدی است که نویسنده در نخستین اوراق و بخش‌های ابتدایی کتاب به طور مفصل به این موضوع می‌پردازد، چون خود او، از نزدیک و به طور مستقیم با مظلوم‌کشی، بی‌عدالتی و ستمکاری، سر و کار داشته است، با تألیف کتابش، ضمن اعتراض به زمامداران و حکومت‌های جائر، واقعیت‌های زمانه خود را به صراحت بیان می‌کند، در فصل اول، انتخاب شایسته خدا را در برگزیدن پادشاهان را، با فرّه ایزدی ستایش می‌کند، در فصل دوم، عدالت اجتماعی را در از بین رفتن فاصله طبقاتی می‌داند: «و رضای حق تعالی اندر احسانی باشد که با خلق کرده شود و عدلی که میان ایشان گسترده آید» (نظام الملک، ۱۳۹۵: ۱۵).

عاقبت تلخ و سرانجام شوم حکومت‌های ستمکارانه در تاریخ، فراوان است. نظام الملک با اقرار به این موضوع، از حدیث مشهور: «الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم»، استفاده می‌کند و با یادآوری خردمندانه، حاکمان را به مبارزه با ستم و بی‌عدالتی فرا می‌خواند: «باید که مَلِک، این مهم به هیچ کس، فرو نگذارد، و از کار خلق، غافل نباشد، و چنانکه تواند از پنهان و آشکار از احوال ایشان بر می‌رسد و دست‌های دراز از مظلومان، باز می‌دارد تا برکات آن، اندر روزگار دولت می‌رسد و دعای خیر تا قیامت به روزگار او می‌پیوندد» (همان: ۱۷).

خواجه، از بین کارهای متعدد انسان‌ها، رسیدن به بهشت را مرهون عدل و داد می‌داند و در برابر آن، ستم و بی‌عدالتی را باعث رفتن به دوزخ می‌داند، «و در خبر از

پیغامبر(ص) چنان است که، هر که را روز قیامت، حاضر کنند ... اگر عادل باشد، عدالت دست او را گشاده کند و به بهشت رساند و اگر ظالم بود، جورش همچنان بسته با غل‌ها، او را به دوزخ افکنند!»(همان: ۱۶).

در فصل سوم، خواجه با اطلاع از گرفتاری‌های دربار و سلطان، برای گرفتن حق ستمدیدگان، پیشنهاد مناسبی می‌دهد، به عقیده او بر پایی دو روز جلسه دادخواهی در هفته، به صورت مستقیم، دست ستمکاران را از ستم و جفا، قطع خواهد کرد به همین دلیل، وزیر با بصیرت، برای عملی کردن، چنین دستوری، اینچنین پیشنهاد می‌دهد: «چاره نیست پادشاه را از آنکه هر هفته‌ای، دو روز به مظالم بنشیند و داد از بیدادگر، بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت به گوش خویش، شنود بی‌واسطه‌ای، چون این خبر در مملکت پراکنده شود... همه ظالمان بشکوهند و دست‌ها کوتاه دارند و کس نیارد بیدادی کردن و دست‌درازی کردن از بیم عقوبت»(همان: ۱۸).

پیشنهادهای خواجه نظام‌الملک به زمامداران برای اجرای مستقیم عدالت:

۱- برپایی مجلس دو روزه دادخواهی در هفته

۲- شنیدن سخن رعیت به طور مستقیم و بی‌واسطه

۳- اولویت‌بندی شکایت‌ها و مقدم دانستن شکایت‌های ضروری

۴- فرمان صریح و سریع در اجرای قانون عدالت خواهی به منظور نیل به اهداف عدالت‌خواهی، نظام‌الملک داستان، چاره اندیشی سلطان را مثال می‌زند که در آن به خاطر ضعف شنوایی، برای احقاق حق ستمدیدگان، دستور می‌دهد تا آن‌ها لباس قرمز بپوشند، تا ضمن شناسایی آنان، در خلوت، با صدای بلند به خواسته آنان گوش می‌دهد تا حقوق آنان تزییع نگردد(نظام‌الملک، ۱۳۹۵: ۸۲).

مراتب «داد» و «عدل» از نظر خواجه نظام‌الملک

۱- «داد» از نظر او گذاشتن هر چیزی در جایگاه اصلی خود است؛ بر اساس این دیدگاه، از نظر خواجه نظام‌الملک، وقتی هر کدام از گروه‌ها و صنوف در حدّ و مرز خود قرار نگیرد و در درجات و جایگاه خود نباشند، نظم جامعه مختل می‌شود و کشور رو به پریشانی و هرج و مرج می‌گذارد. در واقع حیات و ممت یک کشور را بر اساس «عدل» و

«داد» می‌داند که فقدان آن باعث نابسامانی جامعه می‌گردد. نابسامانی و پریشانی جامعه، نابودی حکومت را به دنبال دارد. بنابراین هر کدام از کارگزاران، باید در جایگاه و درجه خود، قرار بگیرند یا در جایی از قول رسول الله مقام داد کنندگان را در بهشت بر منبرهایی از مروارید می‌داند. «در خبر است از رسول صلی الله علیه و سلم «المقسطون لله عزّ وجلّ فی الدنیا علی منابر اللؤلؤ یوم القیامة» (نظام الملک، ۱۳۹۵: ۶۶).

عدالت به معنای «ترازو» و مبنای همه خوبی‌ها

نظام الملک، با تکیه بر آیات قرآن، عدل را ترازوی همه خوبی‌ها می‌داند که بر اجرای آن، از جانب زمامداران جامعه اسلامی تأکید می‌ورزد، در واقع قدرت سلطان و عزت دین را در برپایی «عدل» و «داد» می‌داند: خدای تعالی گفت: ﴿اللّٰهُ الَّذِیْ اَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ (الرحمن/۷) و جای دیگر فرمود: ﴿اللّٰهُ الَّذِیْ اَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ (شوری/۱۷) «و سزاوارترین پادشاهی آن است که دل وی جایگاه عدل است و خانه آرامگاه دینداران و خردمندان و ندیمان و کارداران او منصف و مسلمان باشند» (همان: ۶۶).

عدالت به معنی درستی، راست کردن، راست رو و کردار راست

نظام الملک در جاهای مختلف کتاب «سیاستنامه» عدالت را به مفهوم، راست کرداری و راستی به کار برده است و بقای دولت را در دادگری و عدالت خواهی دانسته است: «و به همه روزگار از گاه آدم علیه السلام، تا کنون در همه ملت و در همه ملکی، عدلی ورزیده‌اند و انصاف داده‌اند و به راستی کوشیده‌اند، تا مملکت ایشان، سال‌های بسیار بمانده است» (همان: ۵۷).

یا در جایی دیگر «اگر پادشاه را عدل بودی و درکارها بیدار بودی، حاکم راست‌رو بودی، چون حاکم، راست‌رو نیست، پادشاه کی عادل است، بل غافل است و پادشاهان، پیوسته از بهر عدل و مصلحت خلق، پرهیزکاران و خدای ترسان را، که صاحب غرض نباشند بر کارها گماشته‌اند تا به هر وقتی احوال می‌نمایند به درستی» (همان: ۶۶) یا در جایی دیگر، «در آن فایده که از راستی کردن ایشان حاصل شود، ده چندان و صد چندان مال باشد که بدیشان دهند به وقت خویش» (همان: ۸۴).

داد و عدالت در مفهوم میانه‌روی و حد وسط

نظام الملک با تکیه بر حدیثی از حضرت رسول (ص) سلطان را سفارش به «حدّ وسط و میانه» می‌کند؛ و لازمه این کار، این است که مقام، شایستگی و اهلیت هر کسی را به جای آورد. «و باید که در همه کارها، میانه‌رو باشد که پیغمبر (ص) فرمود: «خیر الامور اوسطها، یعنی بهترین کارها، میانه است که ستوده‌تر است و در هر کاری، نصیب خدای تعالی و جانب او نگاه دارد تا بر او وبال نباشد و امر و نهی بر حسب امکان به جای آورد».

عدل و داد در بحث قضاوت و جایگاه قاضی

خواجه نظام الملک، استواری حکومت و رمز موفقیت دولت را در بحث مجازات و کیفر می‌داند و هر جرمی عقوبتی دارد که باید از طرف قاضی، اعاده گردد و حق را در جای خود، قرار بدهد تا، کسی جرأت ستم و تعدی پیدا نکند: «پس موبد بنگرستی، اگر میان وی و میان خصم وی، حقی درست شدی، داد آن کس بتمامی بدادی و اگر کسی بر ملک باطل، دعوی کردی و حجتی نداشتی، عقوبتی بزرگ فرمودی و منادی فرمودی کردن که «دین سزای آن کس است که بر ملک و مملکت وی عیب جوید و این دلیری کند» (نظام الملک، ۱۳۹۵: ۸۵).

یا خواجه در مورد مقام قاضی می‌گوید: «این قاضیان، همه نایب پادشاه‌اند و بر پادشاه واجب است که دست قاضیان قوی دارند و حرمت و منزلت ایشان باید که به کمال باشد، از بهر آنکه نایب خلیفه‌اند و شعار او دارند و خلیفه و گماشته پادشاه‌اند و شغل او می‌کنند» (همان: ۶۰ و ۵۹).

خواجه از پادشاه می‌خواهد که قاضیانی را برگمارد که خدا ترس و دین‌دار باشد و وام‌دار کسی نباشد و صادقانه و قاطعانه و بدون وابستگی به شخص یا گروهی، قضاوت کنند: «به هر شهری نگاه کنند تا آنجا کیست که او را بر کار دین، شفقتی است و از ایزد تعالی ترسان است و صاحب غرض نیست؛ او را بگویند که در امانت این شهر و ناحیت، در گردن تو کردیم؛ آنچه ایزد تعالی از ما پرسد ما، از تو پرسیم؛ باید که حال عامل و قاضی و شحنه و محتسب و رعایا و خرد و بزرگ، می‌دانی و می‌پرسی و حقیقت آن معلوم ما گردانی» (همان: ۶۳).

یا در جای دیگر از امیر عبدالله بن طاهر، نقل می‌کند که او همیشه کار قضاوت را به پرهیزگاران و مؤمنین و روی گردانندگان از دنیا می‌سپرده است و این کار او را می‌ستاید: «عبدالله بن طاهر، همیشه عمل به پارسایان و زاهدان و کسانی فرمودی که ایشان را به مال دنیا حاجت نبودی و به غرض از آن خویش، مشغول نگشتندی تا مال حق حاصل آمدی و رعا را رنج نرسیدی و او گرفتار نبودی» (همان: ۶۴ و ۶۳).

جایگاه دادخواهی و عدل در سیاستنامه

توصیه به عدل ورزی یکی از مضامین پررنگ در فرمایشات حضرت رسول (ص) است. ایشان عدل را عزت اسلام و قوت پادشاه می‌شمارند و صلاح امور خواص و عوام را باز بسته بدان می‌دانند؛ به طوری که خواجه بزرگوار، نظام الملک، از قول وی می‌آورد: «در خبر است که پیغمبر (ص) گفت: العدل عز الدین وقوة السلطان وفيه صلاح الخاصة والعامّة؛ یعنی عدل عز دین و قوت سلطان و صلاح لشکر و رعیت است و ترازوی همه نیکی‌هاست، چنانکه خدای تعالی گفت: والسّماء رفعها ووضع المیزان؛ یعنی به از عدل چیزی نیست و جای دیگر گفت: الله الذي انزل الكتاب بالحق والمیزان؛ و سزاوارترین پادشاهی آن است که دل وی جایگاه عدل است و خانه وی آرامگاه دینداران و خردمندان» (نظام الملک، ۱۳۷۰: ۵۷-۵۶).

خواجه نظام الملک می‌نویسد: «در قیامت کسانی که بر مردم دستی دارند و حاکم خلق‌اند از آن‌ها درباره زیردستانشان می‌پرسند؛ پس حاکمان باید مواظب حرکات و رفتار و سکنت خود باشند و بر مردم ستم نکنند؛ چراکه فردا بر کرده‌ها و گفته‌های خود حساب پس خواهند داد: «و در خبر از پیغمبر (ص) چنان است که هر که را روز قیامت حاضر کنند؛ کسانی که ایشان را بر خلق دستی و فرمانی بوده باشد دست‌های او بسته بود، اگر عادل بوده باشد عدالتش دست او را گشاده کند و به بهشت برساند و اگر ظالم بود، جورش همچنان با غل‌ها او را به دوزخ افکند» (نظام الملک، ۱۳۷۰: ۱۰-۹) یا می‌نویسد: «الملكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ، ملک با کفر بپاید و با ستم نپاید» (نظام الملک، ۱۳۷۰: ۹). خواجه بزرگ در باب نیکی عمر بن عبدالعزیز داستانی عبرت‌آموز نقل می‌کند که موی بر اندام خواننده بر پای می‌خیزد. در قحط سالی که

«ملخ بوستان خورد و مردم ملخ» قومی از عرب بیابانگرد از فقر و تنگدستی در پیش وی می‌نالند که «یا امیرالمؤمنین ما گوشت‌ها و خون‌های خویش بخوردیم اندر قحط- یعنی که لاغر شدیم و گونه‌ها زرد کردیم از نایافتن طعام- و واجب ما اندر بیت المال توست. این مال یا از آن توست، یا از آن خدای تعالی، و یا از آن بندگان خدای است. اگر از آن بندگان خدای است از آن ماست و اگر از آن خدای است، خدای را به این حاجت نیست و اگر از آن توست «فَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» وقتی که خلیفه رنگ رخسار آنها را می‌بیند، دل به حال ایشان می‌سوزاند و آب در چشم می‌آورد و این نهایت دل‌رحمی و شفقت حاکم است که غم رعیت را غم خود می‌پندارد و به قول سعدی، غم بینوایان رخسار را زرد می‌گرداند؛ خلیفه در پاسخ اعراب می‌گوید: «همچنین کنم که شما گفتید!» بلافاصله دستور می‌دهد که در بیت المال بگشایند و آنچه بایسته آنان است بپردازند و آنها را راضی و خشنود گردانند. اعراب به خواسته خود دست یافتند و مهیای رفتن شدند ولی این بار نوبت خلیفه بود که دست به دامن آنان بزند؛ بنابراین آنان را صدا زد و ملتمسانه از ایشان خواست: «ای مردمان کجا می‌روید؟ چنانکه سخن خود و از آن بندگان خدای تعالی با من گفتید، سخن من نیز با خدای تعالی بگویید یعنی مرا به نیکی یاد آورید!» سکوت حکمفرما می‌شود. آنگاه اعراب روی سوی آسمان کردند و دست‌ها برافراشتند: «یا رب به عزت تو که با عمر بن عبدالعزیز آن کنی که او با بندگان تو کرد». چون اعراب از دعا برداختند در همان لحظه ابری پدید آمد و بارانی شدید باریدن گرفت. خشتی از سرای خلافت افتاد و دو نیم شد و از میان آن نوشته‌ای بیرون آمد که امان‌نامه‌ای از سوی خداوند در حق عمر بن عبدالعزیز بود که وی از آتش دوزخ ایمن است» (نظام الملک، ۱۳۷۰: ۷۲-۷۱).

خواجه نیز بر ملک‌شاه توصیه می‌کند: «بر حقیقت خداوند عالم بداند که اندر آن روزگار بزرگ جواب این خلایق که زیر فرمان اویند از او خواهند پرسید و اگر به کسی حوالت کند نخواهند شنود، پس چون چنین است، باید ملک این مهمم به هیچ کس نگذارد و از کار خلق غافل نباشد و چنانکه تواند از پنهان و آشکار در احوال ایشان برمی‌رسد و دست‌های دراز را کوتاه می‌کند و ظلم ظالمان را از مظلومان باز می‌دارد تا

برکات آن اندر روزگار دولت او می‌رسد و دعای خیر تا قیامت به روزگار او می‌پیوندد» (نظام الملک، ۱۳۷۰: ۱۱-۱۰).

ویژگی‌ها و شرایط انتخاب مشرفان و جاسوسان برای نظارت بر دادگری حاکمان
خواجه نظام الملک، برای نظارت بر درستی عملکرد حاکمان و کارگزاران و قاضیان، جاسوسان و مشرفان را واجد شرایط این کار، می‌داند خود، امین و درستکار و از هر نظر قابل اعتماد باشند و مورد تطمیع و وسوسه، قرار نگیرند و به اصطلاح خود تأمین باشند. «کسی که بر وی اعتمادی تمام است، او را اشراف فرمایند تا آنچه به درگاه رود او می‌داند و به وقتی که خواهند و حاجت افتد می‌نماید و این کس، باید که از دست خویش، به هر ناحیتی و شهری نایبی فرستد سدید و کوتاه دست تا اعمال و اموال را تیمار می‌دارد و آن چه رود از اندک و بسیار به علم ایشان باشد، نه چنانکه، به سبب مشاهره و مزد ایشان، باری بر رعیت افتد و به تازگی رنجی به حاصل شود و آنچه ایشان را به کار آید از بیت‌المال بدهند تا ایشان را به خیانت کردن و رشوت ستدن، حاجت نیفتند» (نظام الملک، ۱۳۹۵: ۸۴).

یا در جایی دیگر خواجه می‌گوید؛ پادشاه برای تدبیر امور مملکت، بر اساس عدل و داد، از صاحب‌خبران و منهیان، کسب‌خبر کند: «واجب است بر پادشاهان از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک، خویش بر رسیدن و اندک و بسیار، آن چه رود، بدانستن. اگر نه چنین کند عیب باشد و بر غفلت و خوارکاری و ستم‌کاری، حمل‌کنند و گویند «فساد و درازدستی که در مملکت می‌رود یا پادشاه می‌داند؛ با نمی‌داند؛ اگر می‌داند و تدارکی و منعی نمی‌کند آن است که همچون ایشان، ظالم است و به ظلم، رضا داده است و اگر نمی‌داند پس، غافل است و کم‌دان» لابد به صاحب‌برید، حاجت آید» (همان: ۸۵).

خواجه، به اهمیت کار منهیان اشاره می‌کند و در جایی دیگر می‌گوید: «ولیکن این کاری نازک است و با غایله. باید که این کار بر دست و زفان و قلم کسانی باشد که بر ایشان، هیچ گمان بد نبود و به غرض خویش، مشغول نباشند که صلاح و فساد مملکت در ایشان بسته است و مزد و مشاهره ایشان، باید که خزینه، مهیا می‌رسد تا به فراغ

دلی، احوالی می‌نمایند و نباید که جز پادشاه، کسی دیگر بداند که ایشان چه می‌نمایند تا هر حادثه‌ای که تازه شود، پادشاه می‌داند و به هر کسی در خورد او، بی‌آگاهی او، ناگاه پاداش و مالش و نواخت و بادافراه می‌رسد از پادشاه چون چنین باشد، مردمان، پیوسته بر طاعت حریص باشند و از تأدیب پادشاه ترسند و کس را زهره آن نباشد که در پادشاه، عاصی تواند بود و یا بد او، یارد اندیشیدن، که صاحب خبر و منهی گماشتن از عدل و بیداری و قوی رایبی، پادشاه باشد و آبادان کردن ولایت» (همان: ۸۶).

نظر خواجه نظام الملک، درباره جامعه ارباب - رعیتی

با در نظر گرفتن وضعیّت نابسامان طبقه پایین جامعه، به فکر رعیت بوده است تا طبقه ثروتمند و حاکم در پی عدالتی است که در آن فایده کشاورزان رعایت شود، آنجا که می‌گوید: «مقطّعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بر رعایا، جز آن نیست که مال حق که بدیشان، حوالت کرده‌اند از ایشان بستانند بر وجهی نیکو، و چون آن بستند آن رعایا، به تن و مال و زن و فرزند و ضیاع و اسباب، از ایشان ایمن باشند و مقطّعان را برایشان سبیلی نبود» (نظام الملک، ۱۳۹۵: ۴۳). در ادامه، نظام الملک برای اجرای عدالت سخت‌گیری بیش‌تری را توصیه می‌کند و می‌گوید: «و هر مقطعی، جز این کند، دستش کوتاه کنند و اقطاعش باز ستانند و با او عتاب کنند تا دیگران، عبرت گیرند» (همان: ۴۳).

در کتاب، «سیاستنامه» از بین پادشاهان دادگر، داستان پندآموزی از زندگی انوشیروان عادل می‌آورد تا حقیقت عدالت‌گری به روشنی آشکار گردد. خواجه، انوشیروان را پادشاهی عادل، معرفی می‌کند و در داستان ملک عادل چنین نقل می‌کند. «چون قباد ملک، فرمان یافت؛ انوشیروان عادل، که پسر او بود به جای پدر نشست، هژده ساله بود و کار پادشاهی، می‌راند و مردی بود که از خردگی، عدل، اندر طبع او سررشته بود» (نظام الملک، ۱۳۹۵: ۴۴).

پس از شناساندن، انوشیروان، خواجه برای معرفی خرد و تیزبینی و عدالت‌گری او، داستان، پیرزن ستمدیده‌ای را می‌آورد که یکی از فرماندهان ستمکار، در سرزمین دور افتاده، تنها ممر درآمد پیرزن یعنی آن سرزمین را به زور به تملک خود در می‌آورد و به

ناچار پیرزن با بدنی نحیف و ناتوان، برای دادخواهی از آذربایگان به قصد مداین می رود، با این آرزو که خدای تعالی، بالای هر دستی، دستی قوی‌تر آفریده است و انوشیروان، از روی خرد و زیرکی و بدون شتابزدگی و پس از تحقیق و تفحص، حق را به حق‌دار، یعنی پیرزن می‌رساند در همین زمینه خواجه می‌گوید: «بدین یک سیاست واجب که ملک انوشیروان، بکرد همه مملکت او را راست بایستاد و دست‌های دراز، کوتاه شد و خلق عالم بیاسودند» (همان: ۵۳). انوشیروان با قاطعیت در برخورد با حاکمان ستمکار و برای دلجویی از ستمدیدگان، توصیه می‌کند که: «ظلم ملک را، زوال آورد و ناسپاس نعمت را» (همان: ۴۵).

نظام‌الملک در رعایت حال مردم دردمند و ستم‌دیده می‌گوید: «باید که پس از این با خلق خدای عزوجل نیکو روید و رعایا را سبکبار دارید» (همان: ۴۵).

نظر خواجه در مورد منصب قضاوت برای دادخواهی

نظام‌الملک با توجه به اهمیت امر قضاوت و اجرای عدالت، یک فصل ویژه را به آن اختصاص داده است و با بیان ظرافت‌ها و حساسیت‌های مقام قضاوت، که رعایت انصاف و عدالت را در قضاوت باعث بقا یا زوال حکومت‌ها از زمان حضرت آدم(ع) می‌داند و می‌گوید: «و به همه روزگار، از گاه آدم، علیه السلام، تا کنون در هر معاملتی و در هر ملکی، عدل ورزیده‌اند و انصاف بداده و انصاف بسته‌اند و به راستی کوشیده‌اند تا مملکت در خاندان ایشان، سال‌های بسیار بمانده است» (همان: ۵۷).

نظام‌الملک با نقل حکایت‌های دلپذیر در مورد عدالت و دادگری، مخصوصاً از طرف زمامداران و حاکمان حکومتی، به دنبال مدینه فاضله‌ای است که آرامش و امنیت در سایه عدل و داد آن، پایه‌گذاری شده است و بر چنین کشوری، پادشاهی فرمان می‌راند که به موبد(قاضی القضاة) می‌گوید: هنگام دادخواهی به شکایت مردم با شاکی و با من پادشاه یکسان عمل کند. «اکنون ای موبد! خدای را بین و نگر تا مرا برخویشتن نگزینی...» (نظام‌الملک، ۱۳۹۵: ۵۸).

در دادرسی و رسیدگی به شکایت و رعایت حق و انصاف، می‌گوید: «من آغاز از خویشتن، بدان کردم تا شما را طمع بریده شود از ستم کردن بر کسی» (همان: ۵۸).

جامعه‌ای که اصل عدالت و داد، محور آن باشد قاضی، نگهبان و کارگزار و مأموری می‌خواهد تا به قول خواجه: «ترازوها و نرخ‌ها، راست می‌دارد و خرید و فروخت‌ها می‌داند، تا اندر آن، راستی رود و هر متاعی که از اطراف آرند و در بازارها فروشند، احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگ‌ها، راست دارند و امر به معروف و نهی از منکر به جای آرند» (همان: ۶۰).

خواجه نظام الملک برای تأثیر بیش‌تر سخنانش در زمینه عدل و داد حدیثی از پیامبر (ص) می‌آورد تا جامعه را آگاه کند: در خبر است که پیغامبر فرمود: «العدل عزّ الدین وقوة سلطان وفيه صلاح الخاصة والعامة یعنی عدل عزّ دین است و قوت سلطان و صلاح لشکر و رعیت است و ترازوی، همه نیکی‌هاست» (همان: ۶۵).

خواجه در فصل دهم به خصوصیات صاحب‌خبران، جاسوسان و منهبان و شیوه چاره‌اندیشی برای اداره مملکت می‌پردازد، منهی و خبرگزار را از پایه‌های استحکام حکومتی می‌داند و این کارها را عامل برقراری عدل و داد می‌داند، و می‌گوید: «و به همه روزگاری پادشاهان، در جاهلیت و اسلام، به همه شهرها برید داشته‌اند... تا دیگران بدانستند که پادشاه بیدار است و به همه جای، کارآگهان، گذاشته است و همه ستمکاران، دست‌ها کوتاه کرده‌اند و مردمان در امن و سایه عدل به کسب و عمارت مشغول گشته‌اند» (همان: ۸۵).

خواجه، در لباس حکایات‌های دلپذیر و پند آموز، عاقبت بدفرجامی ظلم و بی‌عدالتی را بیان می‌کند و به شغل‌های مهمی مانند قاضیان، محتسبان، خطیبان و مقطّعان و... اشاره می‌کند که در صورت ستمکاری و بی‌عدالتی با مجازات‌های سنگینی چون کشتن، برکناری، مصادره ثروت و برگرداندن حقوق فرد زیان دیده و بی‌گناه از طرف پادشاه عدالت گستر، روبه‌رو خواهد شد مانند حکایات عضالدوله و قاضی خیانتکار و یا سلطان محمود و قاضی مجرم، آنجا که می‌گوید: «و مانند این حکایت‌های پادشاهان بسیار است و اینقدر بدان یاد کرده شد تا خداوند عالم، خلد الله ملکه، بداند که پادشاهان در عدل و انصاف، چگونه بوده‌اند و چه اندیشه کرده‌اند تا ستم رسیدگان را به حقّ خویش رسانیده‌اند و چه تدبیرها، کرده‌اند تا مفسدان را از روی زمین برداشته‌اند؛ که پادشاه را رأی قوی به از لشکر قوی» (نظام الملک، ۱۳۹۵: ۱۱۶).

نتیجه بحث

شیوه‌های ملک داری هم در «شاهنامه» فردوسی و هم در «سیاستنامه» خواجه نظام الملک برای پادشاه تذکر داده شده است و هر دوی این‌ها با نقل حکایاتی آموزنده، پادشاه را نسبت به مسایل متعدد دنیوی و اخروی آگاه ساخته‌اند. شاید پاره‌ای از داستان‌هایی که در این کتاب‌ها آمده، واقعیت تاریخی نداشته باشند ولی برای پیشبرد مقصود نویسندگان کارساز افتاده‌اند.

فردوسی و نظام الملک با توجه به آیات شریفه قرآنی و احادیث نبوی به اهمیت مسأله عدالت می‌پردازد.

فردوسی و نظام الملک، با نیروی فکری و اندیشه خدادادی، مستبدین و زورمداران روزگار را به داد، دعوت کرده‌اند و آنان را از ستم و جور، بری داشته‌اند و بی پروا، در برابر ستمگران و زورمداران ایستاده‌اند و با آنان می‌تازند و به آنان می‌فهمانند که در هر درجه و مقامی که باشند باید به اصل دادگری توجه کنند و در اعمال و رفتار خود، دادگری را پایه و اساس قرار دهند و مسائل مربوط به دادخواهی را با زیبایی و لطافت بیان می‌کنند و مانند رهبر و پیشوا مردم تحت فرمان خود را، مخاطب قرار می‌دهند.

خواجه نظام الملک، با نگارش «سیاستنامه» ضمن کنایه به زمامداران ستمگر دوره خویش، راه نجات دولت‌ها را در عدالت گستری می‌داند. به گواه تاریخ، ستم و بی‌عدالتی عصر سلجوقی، سبب تعریض خواجه به حاکمان بوده است، و سقوط و اضمحلال ناگهانی دولت سلجوقی، پس از حمله مغول مؤید این ادعاست.

خواجه نظام الملک در کلیه امور مملکت تئوری پردازی کرده است؛ چراکه خود سالیان متمادی سگان هدایت کشوری پهناور را عهده دار بوده و در شیرینی و تلخی‌های مردم آن نقش بسزا داشته است.

فردوسی در سراسر «شاهنامه» زورمداران و مستبدین روزگار را به داد دعوت کرده و از ستم و جور بیزاری می‌جست. او بی پروا در برابر ستمگران می‌ایستد و یک تنه به آنان می‌تازد و به آنان می‌فهماند که در هر درجه و مقامی که باشند باید به اصل دادگری توجه کنند. وی در این زمینه مانند یک رهبر مردم را مخاطب قرار می‌دهد.

فردوسی رعایت عدالت را رسیدن به هدف اصلی؛ یعنی، عدل خداوندی می‌داند. وی در منظومه‌اش از این موضوع بسیار سخن گفته است و علت آن وجود ظلم و ستم و حاکمانی چون سلطان محمود و مسعود غزنوی در زمان وی بوده است. وی در لابه‌لای داستان‌هایش سعی دارد ابتدا با رعایت عدالت و میانه روی حکام و امرای زمانش را هشدار دهد و پس از هشدار گاهی به پند و اندرز دادن آنان می‌پردازد. در «شاهنامه»، موضوع "دادخواهی" به تفصیل و با جزئیات، بررسی گردیده است، حال آنکه در «سیاستنامه» موضوع "دادخواهی" به طور اجمال و اختصار و با ذکر شواهد و تجربیات عینی در مورد دادخواهی به تجربه عملی و موفق دادگران اشاره شده است. بیان موضوع دادخواهی از فردوسی با پشتوانه دینی و فرهنگی و از طرف نظام الملک با پشتوانه سیاسی و حکومتی صورت گرفته است.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج الفصاحه.

نهج البلاغه.

حمیدیان، سعید. ۱۳۸۳ش، *درآمدی بر اندیشه و هنر فارسی*، تهران: انتشارات ناهید.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۴۵ش، *شاهنامه فردوسی*، به تصحیح ژول مول، تهران: انتشارات سازمان کتاب‌های جیبی.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۸ش، *شاهنامه فردوسی*، بر اساس نسخه نه جلدی چاپ مسکو، زیر نظر ی. ا. برتلس، چاپ اول، مسکو: ققنوس.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۹۰ش، *شاهنامه*، به تصحیح ژول مول، چاپ هشتم، تهران: انتشارات میلاد.
ندوشن، محمد علی اسلامی. ۱۳۸۴ش، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.

نظام الملک، ابوعلی حسن. ۱۳۷۰ش، *سیاستنامه*، تصحیح دکتر جعفر شعار، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

نظام الملک، ابوعلی حسن. ۱۳۹۵ش، *سیاستنامه*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

یوسفی، غلامحسین. ۱۳۶۷ش، *دیداری با اهل قلم*، تهران: انتشارات علمی.

مقالات

کیخا، محمدرضا و زهرا بیگ زاده. ۱۳۹۸ش، «نگاهی نو به عدالت شاهد مبتنی بر آیات و روایات»، فصلنامه مطالعات قرآنی، دانشگاه آزاد جیرفت، دوره ۱۰، شماره ۳۸.

Bibliography

The Holy Quran.

Nahj Al-Fasahe

Nahj Al-Balaghe

Hamidian, Saeed 2004, *An Introduction to Persian Thought and Art*, Tehran: Nahid Publications. Ferdowsi, Abolghasem 1966, *Shahnameh Ferdowsi*, edited by Jules Moll, Tehran: Pocket Books Publications.

Ferdowsi, Abolghasem 1999, *Shahnameh Ferdowsi*, based on the nine-volume version printed in Moscow, under the supervision of Y. A. Bertels, first edition, Moscow: Phoenix.

Ferdowsi, Abolghasem 2011, *Shahnameh*, edited by Jules Moll, eighth edition, Tehran: Milad Publications.

Nodoshan, Mohammad Ali Eslami. 2005, *The Life and Death of Heroes in Shahnameh*, Tehran: National Works Association Publications.

Nezam al-Molk, Abu Ali Hassan. 1991, *Siyasatnameh*, edited by Dr. Jafar Shoar, fourth edition, Tehran: Amirkabir Publications.

Nezam al-Molk, Abu Ali Hassan. 2016, *Siyasatnameh*, by Hubert Dark, Tehran: Scientific and Cultural Publications.

Yousefi, Ghulam Hussain 1988, *A meeting with Ahl-e Qalam*, Tehran: Scientific Publications.

Articles

Kikha, Mohammad Reza and Zahra Beigzadeh. 2019, "A New Look at Witness Justice Based on Verses and Traditions", *Quarterly Journal of Quranic Studies*, Jiroft Azad University, Volume 10, Number 38.

A comparative study of the status of litigation in Shahnameh and policy based on religious teachings

Mohammad Reza Ebrahimi: PhD Student in Persian Language and Literature, Gachsaran Branch, Islamic Azad University, Gachsaran, Iran

Massoud Sarhadi: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Omidieh Branch, Islamic Azad University, Omidieh, Iran
sarhadi606@gmail.com

Roghayeh Ebrahimi Zad Joymi: Assistant Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Law, Gachsaran Branch, Islamic Azad University, Gachsaran, Iran

Abstract

It is very important to know and introduce "Shahnameh" and "Siyasatnameh" in the field of litigation and guidance for comparative comparison of other literary works as well as clarifying the dimensions of epic poetic literature and comparing it with prose works; Because "Siyasatnameh" is not a purely historical book, but presents the author's ideals, especially in the form of a picture of justice. Also, "Shahnameh" is not only the story of Rostam's wars and victories, but also expresses the ideals and beliefs of a nation and, most of all, "litigation" and justice. In this regard, the present study has been compiled by descriptive-analytical method based on library information. Findings show: Ferdowsi and Nezami-Moluk throughout the "Shahnameh" and "Siyasatnameh" invite the tyrants of the time for litigation and paid attention to the principle of justice, but in "Shahnameh", the issue of litigation has been studied in detail and comprehensively. However, the issue of litigation is briefly mentioned in the "Siyasatnameh".

Keywords: Shahnameh, Siyasatnameh, litigation, justice, justice.